

## رساله در تعلیم اصول خط شمس الدین محمد فطابی تبریزی

به کوشش: سید محمود مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله تعالى والصلوة والسلام على [خير] البشر وشفيع المشفع يوم المحشر - صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم تسليماً كثيراً - جنين گوید محرز این رساله شمس الدین محمد فطابی التبریزی که چون جمعی از بزرگ زادگان برابر ضعیف تردد می کردند، و تعلیم اصول خط، با هر یکی به قدر استعداد و فهم ایشان تقریر می کردم. تا به اندک مدتی خط ایشان ترقی می یافت، و از هم سران سبقت می بردند، این فقیر التماس ایشان مبذول داشته، مختصری در اصول خط در کتابت آورد تا مبتدیان را فائده باشد، و منتهان را حجت. مشتمل بر یک مقدمه و دو مقاله و خاتمه. والله الموفق والمعین.  
و مقدمه مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: در بیان فضیلت و شرف این علم

بدان که اول کسی که کتابت عربی کرد، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود. و بعد از طوفان نوح، در زمان اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام خط یافتند، و بعضی می گویند که از ادريس عَلَيْهِ السَّلَام یافتند. و در حدیث صحیح مروی است از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «من حسن كتابة بسم الله الرحمن الرحيم دخل الجنة». وقيل «الخط نصف العلم». و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ فرموده است: «علیکم بحسن الخط، فإنه من مفاتيح الرزق». و ایضاً فرموده است: «تعلم قوام الخط باذا التأديب

فما الحظ إلا زابته المتأدب، فإن كنت ذامال فخطك زينة، وإن كنت محتاجاً فضل مكسب». وقيل «الخط الحسن للفقير مال وللغني جمال وللحكيم كمال». وقيل «حسن الخط لسان اليد وبهجة الضمير». وقيل «الكلام الحسن مصاديد القلوب والخط الحسن نزهة العيون». وقيل «الخط أصل في الروح وإن ظهرت بجوارح الجسد». وقال أفلاطون: «الخط هندسة روحانية ظهر بألة جسدانية».

### فصل دوم: در ساختن مداد و دانستن ترکیب آن

بیت:

هم سنگ دوده زاج است و هم سنگ هر دو مازو هم سنگ هر سه صمغ است و آن گاه زور بازو اما کیفیت عمل آن است که دوده را بگیرد و روغن را از او بستاند. و طریق روغن گرفتن آن است که دوده را در کاغذ پیچد، و آن کاغذ را در خمیر گیرد و در تنور گرم نهد، بر سرخشت پخته، چنان که آن چیز پخته گردد. پس بیرون آرد و دوده از آن خمیر بر آورده و در مازن ریزد. بعد از آن صمغ عربی را در ظرفی کند، و آب بروی ریزد آن مقدار که چون بگدازد به قوام عسل باشد. و بعد از آن باره صمغ حل شده در هاون ریزد بر سر دوده و آن صمغ را با دوده خمیر کند، و بسیار بکوبد. بعد از آن مازو را بشکند و به قدرده مقدار از آب بروی ریزد. و بعد از آن باره برگ خبا یک درم، و برگ موزد یک درم، و سمه نیم درم، و افتمونیم درم، و آن مجموع بر سر مازو ریزد و یک شبانه روز بگذارد. و بعد از آن بر سر مالا مازو ریزد. آتش نهد و بجوشاند و تجربه کند تا چندان که آب مازو بر کاغذ نشف نکند. پس از آن آتش بگیرد و بیالاید به جامه نو، و بنهد تا صاف شود. و بعد از آن زاج قبروسی در آب اندازد تا حل شود، و آب زاج هم بیالاید و صافی کند، و بر آب مازو ریزد، و یک روز نگاه دارد. و بعد از آن آب زاج و مازو و صافش بگیرد، و پاره در هاون ریزد و بسیار سحق کند، و پاره نیل سرار در هاون اندازد با اندکی صبر. و باید که صد ساعت آن مداد را سحق کند کرده باشد، و تا یک هفته بلکه بیشتر سحق کند. و چون سحق به آخر رسد، قدری نمک هندی با نبات مصری اندکی بریزد در هاون، و آب زاج و مازو را اندک اندک بریزد و سحق کند، و تجربه کند در هر ساعت تا به حدی که چون تجربه کند، سیاهی در کاغذ مظموس نماید. بعد از آن از هاون بیرون آورد، و به جامه حریر بیالاید. و بعد از آن نیم درم مشك و یک مثقال زعفران و یک قدر گلاب بریزد و حل کند. و بعد از آن در جامه والا بیالاید و بیفشارد. و مشك و زعفران صاف کند، و اندک اندک در مداد ریزد و کتابت کند، ان شاء الله تعالی خوب و روان خواهد بود. و ترکیب مداد ساختن همین است که بیان کرده شد.

### فصل سوم: در معرفت قلم تراشیدن و دانستن قلم

بدان که بهترین قلم آن است [که] پخته باشد، و خام نباشد؛ اما سوخته نباشد. و دانستن پختگی قلم آن است که سرخی او سیاه‌رنگ باشد، و سپیدی او سفید باشد. سفیدی که به زردی زند، و سنگی و محکم باشد. و اندرون او سفید باشد و رگه‌های وی راست باشد. و اگر رگه‌های او راست نباشد، کتابت لایق و پسندیده نمی‌آید.

اما درازی قلم باید که شانزده انگشت باشد یا دوازده. و سطربری قلم باید که مثل سره به ناسره باشد. و اگر قلم سبک و سیاه باشد، لایق کتابت نمی‌باشد. اما در قلم تراشیدن باید که قلم تراش تیز باشد تا قلم تیزتر باشد و خط، تیز و صاف آید. و بعضی استادان را پرسیده‌اند که از شاگردان کدام به می‌نویسند، گفتند: آن که قلم تراش او تیزتر باشد. و بدان که در قلم تراشیدن چهار چیز اصل است: فتح و فوق و شق و قَط.

اما فتح بردن نوع است. اگر قلم سخت باشد، قلم تراش سخت فرو برد و اگر در سختی میانه باشد، کمتر فرو برد. اما فوق آن است که قلم را راست کند و پهلوهای قلم تراش. اما شق می‌باید که در میانه قلم کند، و طرف‌های قلم را به حسب سختی و سستی تراش کند، و طرف وحشی اندک به قوت تراشد. از طرف السی و شق نیز به حسب قلم متفاوت باشد؛ یعنی اگر قلم محکم باشد، شق بیشتر کند، و اگر میانه باشد کمتر کند.

اما قَط بر سه نوع است: جزم و محرف و متوسط. و بهترین آن است که متوسط باشد، و نیک و بد قلم در کتابت توان دانستن، تا به کدام نوع کتابت خوب ترمی آید، باید که همان نوع پیش گیرد و کتابت کند.

اما چون قلم تراش بر قلم نهد تا قَط قلم زند، باید که کارد را بر قلم نهد و انگشت ابهام را بر پشت کارد نهد، و قوت کند تا سر قلم جست کند، چنان که آوازی از وی شنود. و اگر آواز سر قلم نشنود، باز از سر گیرد و در یک بار قَط کند و آواز سر قلم در وقت قَط کردن شنیدن از تیزی قلم تراش می‌باشد- [وگرنه] باید که قلم تراش تیز کند و قَط قلم کند. و اگر قلم تیز نباشد از آن قلم کتابت نکند و آن چه کارد بر قلم نهادن می‌گویند آن است که از استادان شنیده‌اند. و اگر استادان مخفی داشته‌اند، باید که کتابت به قوت استعداد و کثرت کتابت دریابد. پس هر مبتدی که این مقدار شنیده باشد، و دانسته او را در علم قلم تراشیدن کافی است. اما در قلم گرفتن، بی‌رهاست و آن را در خاتمه گفته، ان شاء الله تعالی.

## مقاله اول، مشتمل بر دو باب:

### باب اول: در معرفت وضع خط و اسماء خطوط

بدان که در قدیم الزمان، خط معقل بوده است، و آن مجموع سطح است، و در وی هیچ دوری نمی باشد. و بهترین خط معقل آن است که سواد و بیاض او توان خواندن. و بعد از آن خط کوفی را وضع کرده اند. و بهترین کسی که آن خط نوشت، امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه بوده است. و در آن خط يك دانگ دور است، و باقی سطح. تا زمان علی ابن مقله علیه الزمه وی آن خط را بر دایره وضع کرد، و از طریق کوفی نگردانید و مردم را تعلیم داد. و اول کسی که این خطوط نيك دانست و به عمل در آورد چنان که وضع کرده بودند، علی بن هلال بود که معروف است به ابن بؤاب، و هیچ آفریده از زمان او تا این زمان، بهتر از او کسی را ننوخته اند. و در زمان معتصم، قبله الکتاب، شیخ جمال الدین یاقوت که غلام معتصم ظاهر گشت. که متابعت خط ابن بؤاب کرد و بدو رسانید. و بعد از آن در قلم تراشیدن و قَطّ قلم زدن تغییری فرمود و استدلال کلام و ارشاد امیرالمؤمنین رضی الله عنه کرد که او فرموده است: «أطل حلقة القلم وأسمها وحرف القطة وأتمها فإن سمعت صليلاً كصايل المشرقي وإلا فأعد القطة» پس باید که قَطّ قلم محرف زنی تانوك قلم تیز باشد و چون بر درج کتابت کنی در حرکت آید و تمایل کند و آوازی از او پدید آید چون آواز شمشیر مشرقی. و در زمان ابن بؤاب قَطّ قلم جزم می زدند، بدان سبب کتابت ایشان لطیف و نازک نمی آمد؛ اما چون یاقوت در قَطّ قلم تغییری کرد، در خط نیز تغییری باز دیده آمد، از بهر آن که خط تابع قلم است. اگر قلم خوب تراشیدی، خط نیز خوب می نویسی و اگر قلم به مراد نیست، هر چند که جدّ و جهد می نمایی کتابت نیکو نمی آید. پس بدین سبب خط یاقوت را بر خط ابن بؤاب ترجیح می دهند از جهت لطافت و نازکی، نه از جهت اصول و قاعده.

پس اصول آن است که ابن مقله وضع کرده است بر دایره و نقطه، و آن را برشش نوع قسمت کرده است بر دایره و نقطه. و آن را برشش نوع قسمت کرده، و هر نوع را نامی نهاده مناسب، لفظاً و معنی. و اصل خط از نقطه گرفته چنان که در باب دوم ذکر کرده آید. ان شاء الله تعالی.

اما قسم اول را «محقق» نام نهاده است، از بهر آن که محقق را يك دانگ و نیم دور است و باقی چهار دانگ و نیم سطح. و مشابهت به خط معقل و کوفی دارد از جهت سطحت، پس این قسم را مقدم داشته است.

اما قسم دورا «[ثلث]» نام نهاده است، از بهر آن که دو دانگ او، و از بهر آن که هر که این خط معلوم کرد، او ثلثی از خط معلوم کرد. پس اول محقق رادانستن اولی است و دوم ثلث را؛ زیرا که ثلث تابع محقق می شود. و «ریحان» ایضاً تابع محقق می شود از بهر آن که اصول محقق و ریحان یکی است.

اما «ریحان» را از جهت آن ریحان می گویند که رنگ و بوی ریحان دارد. و «نسخ» را نسخ از این جهت می گویند که بیشتر کتابت بروی می شد. مثلاً کتابت کلام الله بیشتر به نسخ می شود، و کتابت کتب نیز می شود. پس بر این سبب دیگر خط ها را ترك کرده اند، و بر خط نسخ اکتفا کرده، و خط نسخ بدین سبب ناسخ خط ها شده است.

و قسم سیوم را «توقیع» نام نهاده اند از آن جهت [که] او را نصفی دور است و نصفی سطح. پس بدان توقیع، مشابهت به خط معقلی ندارد. و دیگر آن که قضات، سجالات و توقیعات بر خط توقیع می نویسند.

و قسم چهارم «رقاع» می گویند، از بهر آن که در آن وقت رقعها بدین می نوشتند.

و پنجم و ششم که «ریحان» و «نسخ» است ذکر کرده شده است.

و بعضی اقسام خط را هفت گفته اند و خط طومار را يك قسم گرفته، اما در اصل وضع خط برشش قسم کرده اند، و از جهات ست گرفته اند. پس هرگاه که خطی را از این خطوط به قلم قوی کتابت کردی «طومار» باشد، و اگر به قلم باریک کتابت کردی، «غبار» باشد. پس بدین دلیل خط بر هفت قسم باشد. بر هفت دیگر آن که اقسام خط بر اختلاف قلم وضع کنیم اقسام خط در عدد و حد نتوان دانست پس معلوم می شود که اقسام خط بیش از شش نیست، و هر یکی را اصولی نهاده اند که بدان اصول خطوط دیگر ممتاز می شود، چنان که ذکر کرده آید ان شاء الله تعالی، والله اعلم.

### باب دوم: در ذکر اصول خط

و ذکر هر حدی از حدود مفردات بر طریقه علی بن مقله، و مجموع اصول و فروع خط را یاقوت در يك بیت، بر سیل اجمال گفته است:

اصول و ترکیب کرائس و نسبه  
صعود و تشهیه نزول و ارسال

و علی رضي الله عنه فرموده است: «اعلم أن حسن الخط مخفي في تعليم الأستاذ وقوامه في كثرة المشق و ترکیب المركبات و بقاءه على المسلم في ترك المنهيات و محافظة الصلوات و أصله في معرفة المفردات». پس باید که اول مفردات بیان کرده شود، و بعد از آن در مرکبات شروع کنیم.

بدان که اصل خط نقطه است. از بهر آن که هرگاه که دو نقطه یا سه نقطه که با هم بنویسی خط شود. پس بدین سبب حدّ حروف مفردات را به نقطه بیان خواهیم کرد.

[الف:] بدان «الف» محقق هشت نقطه است و تانه جائز داشته اند؛ اما می گویند که در ساختن و کشیدن الف می باید که سه حرکت در او باشد، و این خطاست. از بهر آن که ایشان گردش قلم را حرکت دانسته اند، پس حرکت و گردش در قلم راندن واقع می شود نه در الف. زیرا که چون الف در کاغذ کشیدی هیچ حرکت از الف احساس نمی توان کرد؛ اما در حالت کشیدن این حرکات در قلم راندن ظاهر می گردد. از بهر آن که چون قلم بر کاغذ نهادی که الف کشی می باید که قَطّ قلم تمام تمام بر کاغذ نهی، و چهار دانگ الف به تمام قلم بکشی، و بعد از آن قلم را در کشیدن محرف گردانی، چنان که تا چهار دانگ قلم بیش بر کاغذ نباشد، قیاساً بعد از آن تا آخر الف بیش از دو دانگ قلم بر کاغذ نباشد. و حرکاتی که در الف می گویند این است که ذکر کرده شد.

ب: اما سر «باء» می باید که يك نقطه طولانی باشد و قد می باید که شش نقطه، تاهفت و هشت جائز داشته اند. به غیر از شمره و اگر شش نقطه زاید شود، شمره نباید ساختن، پس حدّ باء دانسته شد.

ج: پنج نقطه است با طره و تاشش نیز جایز دانسته اند. و دایره «جیم» می باید که مشابه نیم بیضه مرغ باشد. و دایره می باید که از سر جیم زاید نباشد، تا اگر خطی از سر جیم به زیر کشی به دایره جیم نرسد، و اگر رسد درنگذرد. و طول دایره می باید که به قدر الف باشد. و اتصال سر جیم با دایره می باید که دو دانگ باشد، و تانیمه نیز جایز داشته اند؛ اما اگر عکس باشد، روا نباشد. و در مرکب نیز همین قاعده است که ذکر کرده شد.

د: می باید که طول بالاش چهار نقطه باشد، و تا پنج نیز جایز داشته اند. و طرف زیر «دال» می باید که نیم نقطه از طرف بالای دال زاید باشد. و بیاض میان این دو طرف می باید که پنج نقطه یا شش نقطه بیش نباشد، یا اگر از این طرف خطی بدان طرف کشند، مثلثی متساوی الاضلاع باشد.

ز: اما باید که سر «راء» سه نقطه باشد. و قدّ راء می باید که چند [برابر] سر راء باشد، به غیر از باریکی که در ارسال می شود که آن را شمره ارسال می گویند. و اگر شمره را دور داده اند، قدّ راء می باید که پنج نقطه باشد یا کمتر. پس حدّ راء معلوم شد.



س: اَما «سین» می باید که سردندانهاش به قدریک نقطه باشد، و بیاض میان دندانهای سین بیاض اوّل یک نقطه باشد، و بیاض دوم دندانه سین به قدریک نقطه باشد، و دندانهای سین مانند دندانهای اژه باشد، و خطی که از دندانه سین به زیر می کشی، می باید که به قدرسه نقطه باشد. و در محقق و در ثلث، به قدر چهار نقطه و درازی به قدرشش نقطه و یا هفت نقطه، به غیر آن شمره و اگر ارسال کرده باشد، می باید که اگر سر ارسال تا زاویه بدن خطی بکشند، مانند قوسی پدید آید، و این خط را ارسال قوسی گویند. و در همه خطها هرگاه که سین را با غیر از سین، به غیر از باء و فاء ارسال کنند، می باید که بدین طریق باشد.

ص: اَما سر «صاد» می باید که چهار دانگ راست باشد، و دو دانگ دور و زیر صاد هم بر آن طریق باشد، دو دانگ دور چهار دانگ راست. اَما بیاض سر صاد می باید که به قدر دو نقطه باشد. و تن صاد مثل تن سین باشد در عرض و طول. و سر صاد باید که مانند بادام باشد.

ط: اَما الف «طاء» می باید که شش نقطه باشد، و اعتماد بر جانب راست کرده باشد. و سر طاء می باید که نیمه راست میل بالا کرده باشد، و نیمه چپ میل به زیر کند. چنان که اگر خط زیر طاء را بکشی، بیاض طاء مثل استره باشد، و یک نقطه و نیم می باید که از الف طاء بگذرد و تا دو نقطه جایز داشته اند و باید که بلندی بیاض طاء کمتر از بیاض صاد باشد.

ع: اَما «عین» مرگب است از سه ضلع. ضلع اوّل می باید که مانند هلال نو باشد، و ضلع دوم می باید که به قدر سر راء باشد، و ضلع سیوم می باید که به یک نقطه از ضلع دوم زاید باشد. و دایره عین مثل دایره جیم باشد، و ضلع سیوم باید که با دایره متصل باشد.

ف: اَما سر «فاء» می باید که مثلث مدور باشد، و بیاض فاء مثل امرود باشد، و گردن فاء یک نقطه باشد، و درازی مثل قد باء باشد.

ق: اَما سر «قاف» مثل سر فاء است، و گردن قاف باید که به قدر دو نقطه باشد، و درازی قاف مثل تن سین باشد.

ک: اَما سر «کاف» می باید که چهار نقطه باشد، و طولش هشت نقطه باشد. و خط زیر کاف می باید که به قدرسه نقطه از سر کاف بگذرد، و بیاض میان کاف باید که دو نقطه باشد. و بیاض سر کاف می باید که به یک نقطه از میان کاف بیش نباشد.

ل: اَما طول «لام» می باید که مثل طول الف باشد، و درازی لام مثل تن سین باشد.

م: اما «میم» بردو نوع است. ارسال کرده آید یا شمره داده آید. اگر ارسال کرده آید سرمیم مثل سرفاء باشد. و اگر میم را شمره داده اند، سرمیم مثل سرباء باشد.  
 ن: اما سر «نون» می باید که سه نقطه باشد، و تا چهار جایز داشته اند. و طولش مثل طول تن سین باشد.

ه: اما «هاء» مرگب است از سه خط. خط اول مثل سرراء باشد. و خط دوم می باید که دو نقطه و نیم باشد. و خط سیوم می باید که چهار نقطه باشد. و آن جا که تقاطع می شود، دو خط را می باید که به یک نقطه و نیمه از تقاطع بگذرد.  
 و: و اما سر «واو» مثل فاء است و کشیدن راست در ارسال، و شمره را احتیاج ذکر کردن نیست، کز آن جا معلوم شده است.

لا: اما «لام الف» مرگب از سه خط است. خط اول می باید که به قدر الف باشد مایل به جانب یسار. خط دوم به قدر دو نقطه و نیم باشد. خط سیم به قدر نه نقطه باشد، زیاده بر آن نیز جایز داشته اند. و خط سیوم را در کشیدن می باید مثل بیش از خط اول باشد به جانب یمین، تا از لام الف دو مثلث حاصل شده، یکی مثل هاء مفرد، و یکی مشابه دال.

ی: اما «یاء» مرگب است از سه خط. خط اول مانند سرکاف باشد به یک نقطه کمتر، و خط دوم می باید که به قدر سرراء باشد مایل به طرف یمین. چنان که از این دو خط، دال معکوس حاصل شود. و خط سیوم به قدر سین باشد، نه از زاویه زیر سین. اگر چنان که خطی از سریاء برانند، خط سیوم را بشکنند یا بپرد، اما اگر متصل نشود، بهتر بود.



### مقاله دوم: در بیان ترکیب مرگبات

بدان که الف وقتی که در اول واقع شود، هیچ حرفی را با او اتصال نمی توان کرد. اما اگر در آخر واقع شده است الف متصل باشد. پس هرگاه که خواهیم که شروع در ذکر ترکیب دو حرف با هم کنیم ابتدا از باء کنیم. بدان که حال خالی نیست که اول این دو حرف که ترکیب کرده باء است با نون، یا باء و آخر الف است، یا دال یا راء یا فاء یا نون، سرباء به قدر یک نقطه طولانی می باید. و اگر بعد از باء و نون و یاء جیم باشد یا قاف یا واو یا یاء مفرد، سرباء و دیگر حرف ها به قدر دو نقطه باشد. و اگر بعد از باء سین باشد یا عین یا صاد سرباء می باید که به قدر سه نقطه باشد.



پس حدّ باء و نون و یاء که در اوّل واقع شود، آن است که گفته شده. و اگر در وسط واقع باشد، مثل دندانه میان سین باشد. و اگر در اوّل دو حرف که با هم ترکیب کرده اند جیم باشد و آخر الف یا راء یا کاف یا لام یا هاء یا یاء سر جیم آن جا مفتوح و محلق نیز باشد. اگر محلق باشد، بعد از جیم الف و دال و کاف و لام و هاء است، بیاض سر جیم می باید که مثل غنچه باشد بر این طایف. و اگر بعد از جیم محلق راء، یا میم یا یاء باشد، بیاض سر جیم مثلث طولانی باشد بر این طریق. اما اگر بعد از جیم دیگر حروف باشد، سر جیم مفتوح باشد. اما اگر چنان که در اوّل دو حرف با هم سین باشد، بعد از سین الف باشد یا باء یا جیم یا دال یا کاف یا لام یا هاء، می باید که مانند دندانه سیوم سین باشد یا این حروف مذکوره به قدر سر سین باشد. و اگر بعد از سین راء باشد یا صاد یا طاء یا قاف یا واو یا میم فاصله میان سین و این حروف به قدر دو نقطه باشد. و اگر بعد از سین باء باشد، هیچ فاصله ای میان باء و سین و یاء مفرد نباشد. اما چنان که در اوّل دو حرف که با هم ترکیب کرده صاد باشد، بعد از صاد حال خالی نیست که الف یا دال یا کاف مفرد یا لام یا هاء فاصله میان سر صاد و این حروف مثل فاصله سین باشد. در همه انواع که در سین ذکر کرده شد. اما اگر چنان که در اوّل ترکیب دو مفرد طاء باشد، بعد از طاء اگر الف باشد یا باء یا دال یا کاف مفرد یا لام یا هاء فاصله میان طاء و این حروف به قدر دو نقطه باشد. و اگر بعد از طاء جیم باشد، با یاء مفرد، بعد از طاء می باید که به قدر دو نقطه و نیم باشد. اما چنان که در اوّل دو حرف مرگب فاء باشد و بعد از فاء الف باشد، با یاء یا دال یا راء مرسل و مدور یا سین یا کاف یا لام یا هاء بیاض میان سرفاء و این حروف به قدر نیم نقطه باشد؛ اما يك نقطه جایز داشته اند.

اما اگر بعد از فاء جیم باشد، به قدر يك نقطه و نیم از سرفاء بگذرد، بعد از آن جیم سازند یا باء نویسند و حکم قاف به عینه حکم فاء است و مخالفت به حسب گردن واقع می شود که گردن فاء يك نقطه است و گردن قاف دو نقطه است، در همه تراکیب که واقع می شوند، موافقتند. اما اگر در اوّل دو حرف مرگب که آن دو حرف باشد کاف است، حال خالی نیست کافی که در اوّل واقع شده است، دالی است یا عین دالی. اگر دالی است بعد از او الف است یا لام یا کاف دالی به این حروف متصل باشد، همیشه، و اگر در اوّل کلمه کاف منحنی باشد، و بعد از کاف یاء است یا دال یا راء یا سین یا فاء یا قاف یا میم یا هاء یا واو فاصله میان ...<sup>۱</sup> ...

۱. در محلّ نقطه چین ها به اندازه يك یا دو کلمه در اصل سفید مانده است.

به قدر دو نقطه ... اما اگر بعد از کاف ... حکم باشد یا کاف ... رابه قدر دو نقطه و نیم بکشاید. بعد از آن جیم با باء یا دال، اما اگر کاف در اول واقع شده است، مسطح باشد، مرکب با الف یا دال یا لام یا هاء باشد، فاصله میان سرکاف و این حروف به قدر سرکاف باشد یا کمتر از سرکاف. و اگر بعد از کاف مسطح باء باشد با فاء یا قاف یا واو یا نون فاصله میان کاف و این حروف به قدر دو نقطه باشد. و اگر کم از دو نقطه نیز باشد، شاید. و اگر حکم با یاء باشد زیاده. وقتی که سرمیم مدور باشد، و اگر سرمیم مرفوع باشد، و بعد از میم الف یا دال یا واو باشد، بیاض به قدر دو نقطه باشد. و اگر سرمیم مثلث باشد و بعد از او جیم باشد یا راء مضمربا نون، اگر بعد از میم مدور و مثلث واقع و جیم ... بر این موجب بعد از میم مثلث ... و مدور واقع شود. اما اگر ... عرف مرکبها باشد ... الف باشد یا یاء باشد، دال ... یا لام یا هاء فاصله میان هاء و این حروف به قدر سه نقله باشد. و اگر جیم یا یاء باشد، بعد از سین و باقی حروف که بعد از هاء باشد، بر این قاعده که پیش تر گفته، قیاس می کن. اما حکم و ضابط با همانی است که در بیان یاء گفته شد ...

حروف، به حسب وضع واضح مختلف می شود، و هر يك اسمی جدا دارند. در این فصل جداگانه ذکر کرده می شود.

اما الف يك نوع بیش نیست و بدان سبب يك اسم نیز بیش ندارد.

جیم دو حکم دارد، یکی ...<sup>۱</sup> در مرکب.

اما صاد دو نوع است یا مدور است یا مرسل. و این اختلاف در دایره صاد است نه در سر صاد.

اما طاء بیش از يك نیست هم در مفرد و هم در مرکب.

اما عین بر هفت نوع است مفرد يك نوع است و حکم دایره مفرد همان طریق دایره جیم است؛ و مرکب بر شش نوع است: اول: بقلی. بدان که عین وقت باشد که بعد از الف باشد را دال یا چیزی که به قدر دو نقطه مرتفع شود؛ دوم: صادی. و آن این است که بعد از عین باء باشد یا جیم یا راء یا سین یا صاد یا قاف یا میم یا یاء؛ سیوم: ...<sup>۲</sup> است و این خاص است در لفظ غیر و هر چه به قدر يك نقطه مرتفع شود بعد از عین؛ چهارم: فم الاسدی. و آن، آن است که عین نعل بعد از الفی باشد که آن الف متصل باشد به حرفی که بیش از اوست؛

۱. به اندازه نیم صفحه سفید مانده است.

۲. به اندازه يك کلمه سفید مانده است.

پنجم: فم ثعبانی است. و آن عین صادی است که متصل شده باشد الفی که ذکر کرده شد؛ ششم: معقود است. و آن عین است که در میان کلمه واقع شده باشد و مشابه سفره باشد. اما فاء بر سه نوع است یکی مفرد و آن دو نوع است یا مرسل یا مدوّر؛ دیگر مرگب و آن یک نوع است.

اما کاف بر چهار نوع است، یک مفرد و سه مرگب که آن مسطح و منحنی و دال.

اما لا سه نوع است مفرد و مرسل و مدوّر. مرگب بیش از یک نوع نیست.

اما میم مفرد و مرسل است و مدوّر و یکی مثلث مرفوع. اما حال خالی نیست که در اوّل واقع است یا در وسط یا در آخر. اگر در اوّل واقع است بر سه نوع باشد، مدوّر و مثلث و مرفوع. و اگر در وسط واقع شده باشد، بر سه نوع باشد مدوّر و مثلث و مرفوع. و اگر در وسط واقع شده باشد مفتوح و مظموس باشد. و اگر در آخر واقع شده باشد مفتوح و مظموس. اگر مفتوح است مرسل باشد، و اگر مظموس است بر چهار نوع است مدوّر یا مدّه یا پیکانی پس چهار نوع است یکی در مرگب و دو در مفرد مرسل و مدوّر.

اما هاء مفرد است یا مرگب مفرد یک نوع است و آن مثلث است. اما مرگب حال خالی نیست که در اوّل واقع شده است یا در وسط یا در آخر. اگر در اوّل واقع است هاء دالی باشد، اذن الفرسی باشد مظموس باشد. و اگر در وسط واقع شده باشد، دالی باشد، و دو صادین باشد. وقتی که بعد از لام باشد و مخیر نیز باشد. و اگر بعد از لام نباشد اذن الفرسی باشد و حولی باشد. و اگر در آخر واقع شده باشد، محلق باشد و مرسل باشد.

اما واو بر دو نوع باشد مرسل و مدوّر.

اما لام الف بر دو نوع است مفرد و مرگب، چنان که ذکر کرده شد. اما بر سه نوع است مفرد و آن دو نوع یا مدوّر است یا مرسل. اگر مرگب است یک نوع است.

پس انواع اختلافات که در حروف واقع می شود و اسم هر یک که در ترکیب می نویسند بیش از این نیست که مذکور شد، والله اعلم.

### باب دوم: در اسامی ترکیب

که زیادت از دو حرف باشد و در آن ترکیب مدّات باشد و مدّ کلمه دادن بر سه قسم است، یا از جهت حسن آن ترکیب باشد، یا از جهت انفصال حروف باشد، یا از جهت اتمام کلمه. بدان که مد در کلمه بر دو حرف باشد، کم واقع باشد از جهت حسن کلمه باشد قیاس بر

هر حاء که بعضی حاء را مد داده اند. و اگر کلمه بر سه حرف باشد مدّ در میان واقع شود، و اگر زیادت بر سه حرف باشد، بسیار واقع شود. اما اگر مد داده باشد، قبیح باشد، مثلاً اگر خواهند که از حسن در لفظ محذوم دهند، حاء را بیاید کشید، که اگر میم را مد دهند خلاف و قبیح باشد. یا از جهت انفصال باشد که هر در لفظ سبع وابع می شود. سین را مدی باید دادن که اگر عین سین را مد دهند، قبیح باشد، و این کلمات سه حرفی و چهار حرفی بود. اما اگر کلمه زیادت شود از پنج حرف یا شش حرف، قیاس بر این طریق که گفته شد می کن. و مد در کلمه دادن و حسن و قبیح آن تعلق به کاتب دارد. اگر کاتب مستعد است، احتیاج به تمثیل نیست. اگر کاتب بی استعداد است، مثال آوردن بی فایده باشد و سعی نمودن عبث. نعوذ بالله من الفهم السقیم!

#### فصل بیان ابتدای حروف و انتهای آن

بدان که ابتدای حروف بر سه نوع است: ابتدای به نقطه، یا ابتدای به شطیه، یا ابتدا به ملحقه. اما ابتدا در ده حرف باشد: الف و باء و دال و راء و سین و طاء و لام و نون و هاء و لام الف. و اما ابتدا به شطیه در پنج حرف است: صاد و عین و حاء و کاف و یاء. و اما ابتدای به ملحقه در چهار حرف است: فاء و قاف و واو و میم. و اما انتها نیز بر سه نوع است: یا ابتدای بر نقطه، و یا انتها بر شطیه، یا انتها به ارسال. اما انتها به نقطه در شش حرف باشد و باء و دال و کاف و طاء و فاء و لام و اما انتها به شطیه در يك حرف است و آن الف است. اما انتها به ارسال در یازده حرف است که آن جیم است و راء و سین و صاد و عین و فاء و میم و نون و هاء و واو و یاء است. پس ابتدا و انتهای حروف بیش از این که ذکر شد نیست.



#### خاتمه: در بیان قلم گرفتن و بردرج نهادن و راندن و گردش قلم

بدان که کاتب را واجب است از دانستن کلمات این، از بهر آن که بیشتر قواعد و ضوابط این علم که واقع شود، کلی است. بدان که قلم گرفتن می باید که به سرانگشت باشد. چنان که شکم هر سه انگشت بر اطراف قلم باشد، تا از هر کدام که قلم راند و گرداند قصوری و ضعیفی



در خط بازدید نیامده باشد. اما می باید که انگشت وسطی مقدار یک جو بالای فتح قلم باشد، و قلم محکم بگیرد. و زندگی محکم خط به حسب محکم قلم گرفتن باشد. اما می باید که در راندن قلم تعجیل نکند و به احتیاط راند تا حروف نیکو آید. اما می باید که درازی نوک قلم مقدار یک بند انگشت کوچک باشد، یا مقدار دوران قلم باشد، یا مقدار ناخن انگشت بزرگ. هرچه از این طریق کم باشد، خلاف قواعد امیرالمؤمنین علی -رضی الله عنه- باشد که فرموده است: «طَوَّلَ سِنَانَ قَلَمِكَ» و خلاف قول استادان که ایشان در نوک قلم این حد گفته اند.

اما در راندن قلم و گردانیدن که کاتبان آن را قلم گردش می گویند. بدان که هر خطی که از بالا به زیر می کشی، باید که اعتماد بر هر دو طرف قلم کنی، و قلم را درست به زیر آری. و هر خطی که از زیر بالا می رانی، می باید که قلم را محرف گردانی. چنان که چهار دانگ قلم بر کاغذ باشد، بالا رانی. و این قلم راندن را صعود می گویند. و باز قلم بر سر آن خط نمی و همچنان که محرف بالا رانده محرف به زیر آری. و این قلم راندن را نزول می گویند. و این که گفته شد وقتی باشد که بعد از آن خط حرفی دیگر باشد، یا لام مفرد کشی. و اگر الف باشد به تمام قلم صعود کنی، احتیاج نزول نیست. پس هر خطی که از جانب یمین به طرف یسار کشی، می باید که اعتماد بر طرف وحشی قلم کنی. و هر خطی که از جانب یسار کشی به طرف یمین، اعتماد بر طرف انسی قلم کنی. و هر خطی که از بالا به زیر کشی، یا از زیر بالا کشی، اعتماد بر طرف راست کنی، مثل لام الف. و اگر از زیر بالا کشی، مثل کاف منحنی که در وسط کلمه واقع شده است، باید که اعتماد بر طرف یسار کنی. و هر خطی که منتصب باشد، باید که اعتماد بر شطیئه قلم کنی. و هر خطی که ارسال کنی، مثل جیم و عین و صاد و فاء و قاف و نون و یاء هم اعتماد بر شطیئه قلم کنی. و هرگاه که حرفی را شمره کنی، باید که اعتماد بر طرف وحشی کنی به شطیئه. و هر حرفی که در وسط کلمه پدید آید، و واقع می شود، شطیئه قلم نویسند. و اگر به قدر دو نقطه منتصب می شود، باید که به تمامی قلم صعود و نزول کنی. و هرگاه که کلمه مرکب باشد از حروف چند، باید که چنان نویسی که هرگاه که آن حروف را از هم منفصل کنی، مفردات آن کلمه را ضعفی در اصول نباشد، و قاعده آن مفرد تمام باشد. و هرگاه که دو لفظ مرکب را با هم ترکیب کنی، باید دو قاعده رعایت کنی، یک کرسی خط، و دیگر مناسبت حروف و کرسی راست، اعلی و اوسط و اسفل. و هرگاه که کرسی وسط رعایت کنی که اصل است، اعلی

و اسفل راست می آید. قرار تا چهار مرتبه جایز است؛ اما مناسب در سطری یا صفحه یا غیر، آن است که دو حرف یا سه حرف در سطری واقع شده باشد، و از يك جنس می باشد، باید که آن حروف در کوچکی و بزرگی یکدیگر باشند.

پس هر که این مقدار که در این رساله گفته شد به عمل آورد و ضبط کند، کافی باشد، ان شاء الله تعالی.

تحریر فی التاريخ سیوم شهر شوال سنه (۱۰۷۸) يك هزار و هفتاد و هشت.

